

«از پاییز تو»

به من
که پر باشم از گمانه باران
روحنی بر مزار علفها
که پوزه می کشد در مه
تنی، سوده از یادها و دریافتها

به صبحهای زود
که می ترسم
و در رفت و آمد یک گل
می میرم

بنفش
در برهوت اتاق.

«تقویم جغرافیا»

سرما در من
تختی ارزان
در شهری دور از توست
که نظم استخوانی تنهایی را
به هم ریخته
موهات

تراشه‌های برف
بر شیشه‌های دبستانم.
*

در ظهر یک کلاغ
دستی مرئی
به شباهتم خورد:
زنی
از خانه‌های دور
که در حوصله باران
نمانده بود.

سیگاری کنار پنجره‌ی روشن
و تختی
که از بوی تو
به خیابانم کشانده است
که ببینم
در فصل‌های سرد
زیباتر از بهار
می بینم.

«تأویلات خیابان»

بر تابلوی آبی راهنمایی
تنها در خانه‌ی من است
که بن بست یک نقطه
پاراگراف خیس این کوچه‌ها را
قطع می‌دهد
به بعدالتحریر یک فنجان
که در دست‌های تو
سرد است.

یک نشانه‌شناسی کاربردی خریده‌ام
که رمزهای خنده‌های تو را
به رسیدن‌های ابدی تأویل کند.
در ایستگاه بعد
جای دوری نمی‌رود این خط‌ها
از کف دست تا این سرنوشت عرق کرده
می‌توانم در نواحی پنهان ادارات شهر
تصویری از یک زنبق کوهی را به جگر بدوزم
و در بیشترین فاصله از روح
پرسپکتیو بیتی از بیدل را
دوام بیاورم در بالابرهایی که پایین می‌روند
از ساق‌های رابطه با متن
مرا در سکانشی طولانی
به یک پایان بندی باز تبعید کرده‌اند
می‌ترسم
از محوطه‌های بازی که در یک نقطه‌چین شهری
بی‌تصمیم رها شده‌اند
گنداب‌های روح
بازنمایی کودکان را به تأخیر می‌اندازد
در عباراتی بلندمرتبه
که عابران سر به هوا را
چون تندیس‌های گچین بر پله‌های پل،
همه چیز در ۶۰ ثانیه‌ی یک ویرگول
به قرمزی نئون‌های مرطوب فکر می‌کند
شبی کشدار بیناروز متن‌های تباه شده
که ساختارهای فولادی بی‌ارجاع
به خواب‌های کسی فکر نمی‌کنند
به خانه‌ی کسی
زنگ نمی‌زند این عابر سپید